

صادرات کشورهای در حال توسعه ، و اثر آن بر اقتصاد کشورهای صنعتی

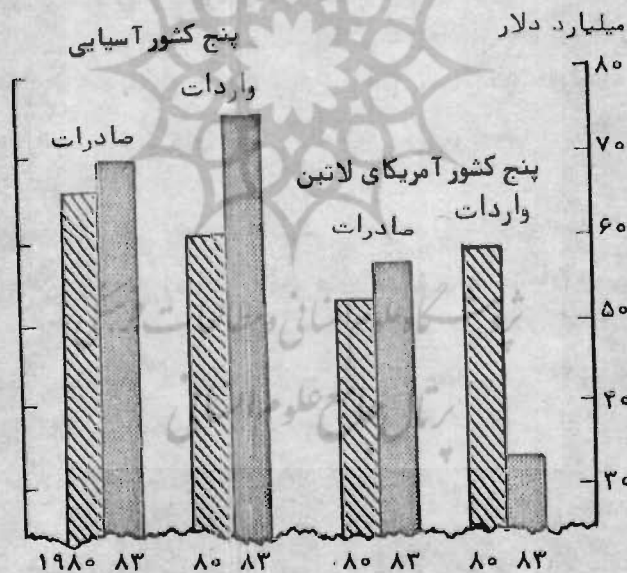
طرفداران اصل حمایت از تولیدات داخلی ، استدلال می کنند که کشورهای صنعتی ، با وجود بیکاری زیاد ، نباید واردات خود را از کشورهای در حال توسعه افزایش دهند . این استدلال درست نیست . در واقع کشورهای صنعتی جز افزایش واردات خود از کشورهای در حال توسعه ، راه دیگری ندارند . بهتر است برای درک درستی این ادعا ، وضعیت دو دسته از کشورهای در حال توسعه را از نظر صادرات و واردات ، و اثر آن را بر اقتصاد کشورهای صنعتی ، اجمالاً " بررسی کنیم .

در حالی که کشورهای آمریکای لاتین در انبوهی از وامهای خارجی خود دست و پا می زنند ، اقتصاد کشورهای آسیایی به پیش می رود . همه کشورهای آسیایی ، به استثنای فیلیپین ، به راحتی از عهده بازپرداخت اصل و بهره وامهای خارجی خود برمی آیند . علی رغم رکود اقتصادی جهانی ، اکثر این کشورها دارای رشد اقتصادی سریع بوده اند . بین سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۳ ، تولید ناخالص ملی کشورهای آسیایی معادل ۲۴ درصد رشد داشت ، در حالی که در همین مدت ، تولید ناخالص ملی کشورهای آمریکای لاتین ، فقط ۱/۵ درصد بالا رفت .

تفاوت بین این دو منطقه را می توان در کلمه "صادرات" خلاصه کرد . بیشتر کشورهای آسیایی ، نه فقط در چند سال گذشته ، بلکه در سراسر سالهای دهه ۱۹۷۰ ، صادرات خود را به حدی گسترش دادند که توانستند هم اصل و بهره وامهای خارجی خود را در سر رسید آنها بپردازند ، و هم کالاهایی را که برای رشد تولید ناخالص ملی خود لازم داشتند ، وارد کنند . اما ، کشورهای آمریکای لاتین به واردات پرداختند ، با این امید که اقتصادشان با اتکا بر افزایش تقاضای داخلی رشد کند . این کار باعث شد که صادرات این کشورها محدود شود . اما وامهای خارجی آنها همچنان وجود داشت ، و هنگامی که در اوایل دهه ۱۹۸۰ ، نرخهای بهره نیز افزایش یافت ، این کشورها در وضع دشواری قرار گرفتند .

اکنون، وضعیت این دو منطقه، و تفاوت‌های آنها با یکدیگر، کاملاً "شناخته شده است، اما جهان صنعتی هنوز آن درسی را که باید، از این تجربه نیاموخته است. در کشورهای صنعتی، طرفداران اصل حمایت از تولیدات داخلی ادعا می‌کنند که صادرات فراوان کشورهای آسیایی به این کشورها، کسب و کار و مشاغل داخلی را به خطر می‌اندازد؛ این صادرات، به تولیدکنندگان داخلی منسوجات، وسایل الکترونیک، و صنایع فولاد صدمه زده است؛ و اینکه، به زودی بازار داخلی ماشین آلات سبک نیز در اختیار آن دسته از کشورهای آسیایی قرار خواهد گرفت که اخیراً این صنعت را آغاز کرده‌اند. به دلیل همین احساس خطر است که طرفداران حمایت از تولیدات داخلی پیشنهاد می‌کنند که آسیا نیز بهتر است، مانند آمریکای لاتین، تولیدات خود را به بازارهای داخلی خود بفروشد.

اما نمودار زیر نشان می‌دهد که این ادعاها تا چه اندازه بی‌پایه است. این نمودار، نشان دهنده مقایسه‌ای بین پنج کشور آسیایی (اندونزی، کره، جنوبی، مالزی، فیلیپین، و تایلند) و پنج کشور در آمریکای لاتین (آرژانتین، برزیل، شیلی، مکزیک، و پرو) است، که هر دسته از این کشورها، یک کشور صادرکننده نفت را نیز فرا می‌گیرد.



در مجموع، کشورهای آسیایی صادرات خود را از ۶۴ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۰ به ۶۸ میلیارد دلار در ۱۹۸۳ افزایش داده‌اند. آیا این افزایش، برای صنعت توسعه یافته و ثروتمند، به منزله تهدید است؟ پاسخ منفی است، زیرا این کشورها همچنان ارزش اعتباری خود را حفظ کرده، و توانسته‌اند واردات خود را نیز از ۶۱ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۰ به ۷۴ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۳، یعنی حتی بیش از افزایش صادرات، افزایش دهند. افزایش واردات این کشورها، به معنای افزایش تقاضا برای تولیدات کشورهای صنعتی، و در نتیجه، افزایش کار و تولید در این کشورها بود.

پنج کشور آمریکای لاتین نیز صادرات خود را از ۵۳ میلیارد دلار به ۵۸ میلیارد دلار افزایش دادند. اما چون نمی توانستند اصل و بهره وامهای خارجی خود را، که چندین سال صرف واردات شده بود، بپردازند، مجبور شدند واردات خود را از ۵۹ میلیارد دلار به ۳۳ میلیارد دلار کاهش دهند. نتیجه این کاهش این بود که تقاضای این کشور برای تولیدات شرکت های بزرگ جهان صنعتی، که صادرکننده کالا به این کشورها بودند، تقریباً ۵۰ درصد کاهش یافت. آن وقت این شرکتها مجبور شدند که تعدادی از کارگران خود را اخراج کنند. هنگامی که به چنین وضعیتی، نگرانیهای بانکهایی را که مقادیر هنگفتی به کشورهای آمریکای لاتین وام داده بودند، بیافزاییم، معلوم می شود که کدام منطقه برای کشورهای صنعتی نگران کننده تر بوده است.

در حال حاضر، تقریباً تمام کشورهای آمریکای لاتین متکی به صندوق بین المللی پول (IMF) هستند. صندوق سعی دارد آنها را تشویق کند که روش جایگزین کردن واردات به جای تولیدات داخلی را تغییر دهند، و به صادرکننده تبدیل شوند، به ویژه که این کشورها برای رشد، فضای وسیعی در اختیار دارند. نمونه این کشورها، کوروشیلی است؛ تولید ناخالص داخلی شیلی تقریباً ۲۵ درصد کمتر از تایلند است، اما صادرات آن در سال گذشته فقط ۵ درصد کشور تایلند بود (۲/۸ میلیارد دلار صادرات شیلی در مقابل ۷/۴ میلیارد دلار صادرات تایلند). اگر نسبت صادرات به تولید ناخالص ملی در شیلی مشابه این نسبت در تایلند بود، این کشور می توانست مشکلات وامی خود را حل کند. به هر حال، صندوق انتظار ندارد که چنین معجزه های روی دهد، بلکه بر اساس واقعیتها، در مورد وامها و بازپرداخت اصل و بهره آنها تا سال ۱۹۹۰ پیش بینی های انجام داده است. البته این پیش بینی ها چندان قابل اتکا نیست، چون اگر در این مدت اتفاقی برای اقتصاد جهان، یا سیاستهای کشورهای بدهکار روی دهد، وضع این وامها تغییر خواهد کرد. اما به همین صورت هم که هست، تصویر خوشبینی ارائه نمی دهد. اقتصاددانان صندوق برای داشتن یک معیار، کار را با این فرض شروع می کنند که تولید ناخالص ملی کشورهای صنعتی، بین سالهای ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۰، سالانه $3\frac{1}{4}$ درصد رشد کند (در مقایسه با سالی ۲ درصد طی ده سال گذشته)؛ نرخ بهره به طور یکنواخت ۳ درصد پایین بیاید؛ قیمت های واقعی نفت ثابت بماند؛ حمایت از تولیدات داخلی زیاد نشود؛ و جریان سرمایه به کشورهای در حال توسعه (وامهای بانکی، کمکها، و سرمایه گذاریهای مسقیم) اندکی افزایش یابد. با فرض شرایط بالا، صندوق گمان دارد که سرعت رشد اقتصادی کشورهای کمتر توسعه یافته غیرنفتی، تقریباً "در حد ده سال گذشته ثابت بماند، و ضمناً این کشورها مقدار نسبی وام خود را از ۱۴۴/۷ درصد صادرات خود در حال حاضر، به ۱۲۳/۸ درصد در سال ۱۹۹۰ کاهش دهند. این کاهش به هیچ وجه مطلوب بانکداران نخواهد بود که به ساد دارند این نسبت در سال ۱۹۸۱ حتی پایتربوده است (۱۲۲/۵ درصد). به طور کلی، رشد اقتصادی مناسب، به اضافه مقداری کاهش در حجم وامها، ترکیب قابل تحملی ارائه خواهد داد.

صندوق حدسهای دیگری نیز در مورد آینده دارد. فرض کنیم تولید ناخالص ملی کشورهای صنعتی، در طول سالهای ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۰، به جای سالی $3\frac{1}{4}$ درصد، فقط سالی $2\frac{1}{4}$ درصد رشد داشته باشد، و نرخهای بهره، به جای ۳ درصد، فقط ۲ درصد کاهش یابد. در این حالت، کشورهای

کمتر توسعه یافته غیرنفتی ممکن است بتوانند آهنگ رشد خود را حفظ کنند، اما نخواهند توانست نسبت وامهای خارجی به صادراتشان را کاهش دهند، این کاهش فقط وقتی ممکن خواهد بود که وام - دهندگان حاضر بشوند بدون هیچ نشانه‌ای از بهبود در وضع وامهای آنها، پول نقد بیشتری به آنها بدهند. از آنجا که احتمال این موضوع وجود ندارد، وضعیت زیر پیش خواهد آمد که صندوق آن را "بحران" می‌نامد.

فرض کنید تولید ناخالص ملی کشورهای صنعتی، بین سالهای ۱۹۸۵ و ۱۹۹۰، سالانه $1\frac{3}{4}$ رشد کند، و نرخهای بهره معادل ۳ درصد پایین بیاید، ولی وام‌دهندگان حاضر نباشند کسریهای حساب جاری کشورهای کمتر توسعه یافته غیرنفتی را تأمین کنند، و این کشورها مجبور شوند که از مقدار واردات خود بکاهند. در این صورت، صندوق حدس می‌زند که کشورهای کمتر توسعه یافته غیر نفتی خواهند توانست در زمینه کاهش بار نسبی وامهایشان تا حدی موفق شوند؛ اما این کار فقط از طریق آهسته‌تر کردن رشد تولید ناخالص ملی آنها، در حد $3/5$ درصد در سال، ممکن می‌شود. این موضوع، میانگین رشد آنها را، در سالهای دهه ۱۹۸۰، در حد ۳ درصد در سال نگاه خواهد داشت، در حالی که جمعیهای آنها کمی بیش از ۲ درصد در سال افزایش خواهد یافت. نتیجه این امر، این است که درآمدهای واقعی سرانه این کشورها در سال ۱۹۹۰، کمتر از سال ۱۹۸۰ خواهد شد.

البته این پیش بینی ممکن است بدبینانه باشد، اما به هر حال باید به آن توجه شود. از طرف دیگر، باید در نظر گرفت که خطر جدی برای بروز چنین بحرانی ممکن است ناشی از چیز دیگری باشد، و آن افزایش نرخهای بهره است. صندوق در ماه فوریه در گزارش خود اخطار کرده بود که: "نرخهای بهره زیاد که در ایالات متحد وجود دارد، تهدید بالقوه‌ای برای رشد اقتصادی ملایم و مداوم جهانی به شمار می‌رود". از فوریه به بعد، نرخهای بهره کوتاه مدت آمریکا، معادل $1/5$ درصد دیگر نیز بالا رفته است.



ژوئیه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

Economist. May 12, 1984.

مأخذ: